**اصول، جلسه 32: 19/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد صحیحة اوّل زراره بود. در صحیحة اوّل زراره در جلسة قبل کلامی از مرحوم آخوند نقل کردیم که ایشان در مورد فانه علی یقین من وضوئه فرموده بودند که این من وضوئه متعلق به جار و مجرور هست. البته ایشان تعبیر ظرف کرده بودند، ولی من به جای ظرف، جار و مجرور تعبیر می‌کنم که دقیق‌تر باشد. متعلق به جار و مجرور هست نه متعلق به مجرور و یقین. بنابراین یقین مقید به وضو نیست تا این‌که در و لا ینقض الیقین بالشک، این‌که «ال» را عهد بگیریم مشکلی در تعمیم روایت ایجاد کند. این تعبیری بود که ایشان داشتند.

مرحوم آقا ضیاء در اینجا اشاره می‌فرمودند که این‌که ما من وضوئه را قید یقین قرار ندهیم، قید علی یقین قرار بدهیم مشکلی را حل نمی‌کند، علی ای تقدیر وقتی منشأ حصول یقین خاص شد، متصف بودن شخص بر یقین بودنش از یک منشأ خاصی حاصل شده باشد، این یقین مقید می‌شود و تقید خاصی پیدا می‌کند.

ما در جلسة قبل در تایید فرمایش، شاهد بر فرمایش مرحوم آقاضیاء عرض کرده بودیم اگر «ال» عهد را تصریح کنیم، بگوییم که به جای «ال» اسم اشاره به کار ببریم. بگوییم فانه، یعنی طرف وضوئه علی یقینٍ و لا ینقض ذاک الیقین بذاک الشک. به جای «ال» اسم اشاره به کار ببریم، شکی نیست که از آن تعمیم استفاده نمی‌شود و جملة ما مخصوص آن یقین خاصی که متعلق به وضوء هست، مراد آن خواهد بود. بنابراین عمده این هست که ببینیم «ال» عهد هست یا «ال» جنس. البته ما استظهارمان این بود که «ال» جنس است. یک بحث استظهاری اینجا مطرح هست. اینجا به نظرم می‌رسد که اینجا، این بحث نیازمند به یک توضیح بیشتری هست.

اگر بگوییم زید عالم و العالم یجب اکرامه. اگر به جای العالم، ذاک العالم به کار ببریم طبیعتاً تعمیم استفاده نمی‌شود. زیدٌ عالم و ذاک العالم و هذا العالم یجب اکرامه از این استفاده نمی‌شود که مطلق عالم واجب الاکرام است. ببینیم سر این قضیه چی است، یک توضیحی بدهیم. جمله‌ای که می‌گوییم زید عالم، عالمی که محمول قرار گرفته به نحو صرف الوجود هست. همة افراد عالم بر زید حمل نمی‌شوند. صرف زید عالم به نحو مهمله هست. و این عالمی که محمول هست به نحو مهمله هست در جمله‌ای که در کبری هست به نحو کلیه باید به کار برود. زید عالم، العالم اگر به نحو قضیة مهمله باشد، قیاس منتج نیست. زید عالم و کل عالم یجب اکرامه باید باشد تا به صورت یک قیاس شکل اول باشد و نتیجه بدهد. پس اگر بخواهد اشاره باشد به آن عالم قبلی، به نحو مهمله هست و در نتیجه تعمیم از آن استفاده نمی‌شود. این‌که تعمیم از آن استفاده نمی‌شود به جهت این است که عالمی که آنجا محمول قرار گرفته، آن عالم به نحو کلیه نیست. این‌که تعبیر جنس می‌کنند، نفس جنس بودن کافی نیست برای این‌که قیاس شکل اوّل را درست کنند. ما یک طبیعت را که ملاحظه می‌کنیم، طبیعت را گاهی اوقات به نحو صرف الوجود ملاحظه می‌کنیم. گاهی اوقات به نحو وجوب صاری نگاه می‌کنیم. حد اوسط در کبری نباید به نحو صرف وجود ملاحظه بشود. باید به نحو وجوب صاری ملاحظه بشود. به نحو کلیه ملاحظه بشود، یا به تعبیر علما در منطق صور قضیة کبری باید صور کلیه باشد. و الا اگر آن کلیه که می‌گویم همان وجود صاری هست در اصطلاح علمای اصول فقه. بنابراین، این‌که الیقین را. در ما نحن فیه هم همین هست. فانه علی یقین من وضوئه، علی یقین. حالا به جای علی یقین، متیقن به کار ببرند. فانه من جهة وضوئه متیقن مثلاً به کار ببریم. بعد بگوییم المتیقن یجب ان ینبی علی یقینه. المتیقن تعبیر بکنیم که قضیة عبارت رندتر باشد. این المتیقن اگر این را ما عهد بگیریم، اشارة به آن یقین سابق بگیریم، آن یقین سابق به نحو صرف الوجود هست و این صرف الوجود به نحو کافی نیست برای اثبات تعمیم در قضیه. این یک نکته اوّلاً.

نکتة دوم این است که وقتی ما «ال» را در موضوع کبری، قضیة کبری به نحو «ال» عهد در نظر بگیریم. «ال» باید اشاره به یک شیء مشخص باشد. یک شیء معین باشد. آن زید عالم، عالم ولو به نحو صرف الوجود باشد، تعیّن که ندارد. تعیّنش به حملش بر زید است. وقتی می‌گوییم زیدٌ عالم، بگوییم و العالم یجب اکرامه، این «ال» العالم، اگر «ال» عهد باشد، این ناظر به خصوص محمول نیست. محمول حمل شده بر موضوع را باید ملاحظه کنیم، چون محمول به تنهایی جنس لا متعین است، ولو به نحو صرف الوجود است. آن بحث صرف الوجود بودن یک بحث، منتج نبودن قیاس یک بحث، بحث «ال» عهد بودن یک بحث. این است که ما دقیقاً به خصوص وقتی که شما به جای «ال» عهد تصریح به عهد بودن می‌کنید با اسم اشاره، مطلب واضح‌تر می‌شود. می‌گویید زید متیقن و ذاک المتیقن، اگر بگویید و ذاک المتیقن و هذا المتیقن، زیدٌ متیقِنٌ و هذا المتیقِّن یجب ان یجری علی یقینه، مثلاً به کار ببرید. اینجا المتیقِّن ما باید حمل کنیم به متیقِّنی که بر زید حمل شده است. محمول به قید حمل بر موضوع باید اخذ بشود. و این هست که باعث می‌شود که این قضیة ما ازش عمومیت استفاده نشود و یک نوع قضیة کلیه در اینجا ما نداشته باشیم. انصاف این است که خود ما وجداناً می‌فهمیم به این معنا نیست اگر، یقینی که اینجا هست، یقین حمل شده بر موضوع نیست. این است که ما استظهار جنس می‌کردیم یکی از نکات استظهار جنس بودن همین هست، این‌که الیقین اشاره به یقین محمولی باشد به قید حمل بر موضوع خب آن خیلی خلاف ظاهر است. انصافاً این خلاف ظاهر هست و ما ازش یک همچین معنایی نمی‌فهمیم. خود یقین فهمیده می‌شود و خود یقین هم فهمیده بشود به نحو قضیة مهمله هم فهمیده نمی‌شود. اگر به نحو قضیة مهمله باشد این‌که فی الجمله یقینی، قضیة مهمله چیزی ندارد. این‌که یک یقین فی الجملة صرف الوجودی که معلوم نیست یقینی است، آن یقین را باید با شک نقض نکنیم. این‌که در این جمله فایده بخش نیست. خلاصه این یقین اگر بخواهد اشاره به محمول تنها باشد، محمول تنها، یقین به نحو صرف الوجود هست و یقین اگر به نحو صرف الوجود در قضیة دوم اخذ بشود یک جملة بی‌معنایی عبارت ما از آب در می‌آید.

اگر شما بخواهید اشاره به، بگویید یقینی که بر زید حمل شده در واقع علاوه بر این‌که آن نتیجة جمله را می‌گوید، زید متیقن و این متیقن خاص باید بر طبق یقینش رفتار کند. انصافاً این‌که الیقین اشاره به یقین حمل شدة بر موضوع باشد، محمول به وصف محمولیتش بر موضوع و امثال اینها باشد، این خیلی خلاف ظاهر هست و این‌که انسان انصافاً اینجاها جنس بفهمد و بخواهد اشاره هم باشد، اشارة به خصوص محمول باید باشد و اینجا چون اشارة به خصوص محمول معقول نیست، بنابراین اینجا ما می‌فهمیم که به نحو جنس و آن هم به سبک وجود صاری استفاده می‌شود. حالا صرفنظر از این‌که ما به عبارت دیگر هم این جنس بودن را می‌شود تقریب کرد، آن این‌که ظاهر این قضیه این است که از نوع استدلال است. ولی نه استدلال الزاماً به نحو شکل اوّل. ما گفتیم در قضایای عرفیه استدلال می‌تواند به نحو شکل اوّل باشد، که محمول در صغری با موضوع در کبری دقیقاً یکی هست. ولی گاهی اوقات قسمتی از محمول در صغری موضوع قرار می‌گیرد، نه تمام محمول. قسمتی از محمول در موضوع اخذ می‌شود و این قضیه هم منتج هست، چون قسمت دیگری از محمول قرار است در نتیجه ظاهر بشود، که مثال زدم که زیدٌ عالم بهذه المسئلة و کل عالم یجب ان یعمل بعلمه و زید یجب ان یعمل بعمله. این قضیه منتج هست، البته نهایتاً باید قیاس شکل اوّل برگردد. ولی صورت ظاهری‌اش قیاس شکل اوّل نیست و این قضایا چون به این دو شکل می‌تواند به کار برود، اگر متکلم غرضش این هست که قیاس شکل اوّل را به کار ببرد، نباید اکتفا کند بر آوردن الیقین. باید آن قیودات را هم تکرار کند، مجرد بودنش در جملة قبل کافی نیست برای این مطلب که در کبری با کلمة الیقین به کار بردنش. دیگر حالا این یک استظهار هست. آقای صدر هم در واقع به این معنا می‌خواهند یکی از تقریراتی که آقای صدر آورده که آقای حائری در حاشیه قبول نکردند بازگشت به همین معنا هست که همین بیان که به دلیل این‌که اینجا می‌تواند «ال» جنس باشد، محصَّلش این است وقتی «ال» بتواند جنس باشد، مجرد سبق تقید یقین به وضوء کافی نیست برای این‌که ما «ال» الیقین را در جملة دوم «ال» عهد بگیریم. اینها دیگر یک جنبه‌های استظهاری دارد، عمده‌اش بحث استظهاری است. به نظر می‌رسد که اینجا استظهار، استظهار تامی باشد و آن نکات دیگری که در این بحث هست که ارتکاز عقلایی و آن تناسب حکم موضوع و اینجور تعبیراتی که در عبارت‌های علما هست اینها همه نکاتی هستند که در شکل‌گیری آن ظهور عرفی دخالت دارند و از جمله ما همان ظهور عرفی را می‌فهمیم.

این توضیحی در مورد بحث جلسة قبل.

اما یک بحثی در مورد فقه الحدیث این روایت بود که این فانه علی یقین من وضوئه مراد چیست. از جهت ترکیب ادبی. جزای ما چیست؟ سه احتمال را ذکر کردیم. احتمالات منحصر به این نیست. ولی به نظر می‌رسد احتمالات مهمی که مناسب است بررسی بشود، یک سری احتمال هست، مرحوم امام یک احتمال چهارمی ذکر کردند که به نظر می‌رسد که با فرض، حاج آقا هم مورد بحث قرار دادند، خیلی وارد آن بحثش نمی‌شویم، آن احتمال درست هم باشد، خیلی احتمال دور از ذهنی است که هیچ کسی هم به ذهنش خطور نکرده و احتمالی که ایشان فرمودند.

یک احتمال این هست که فانه علی یقین من وضوئه تعلیل برای جزای محذوف باشد، یک احتمال این هست که فانه علی یقین من وضوئه تمهید باشد، و لا ینقض الیقین بالشک بل ینقضه بیقین آخر، جزا باشد. این دو احتمال.

احتمال سوم این‌که خود همین فانه علی یقین من وضوئه جزا باشد. و لا ینقض الیقین بالشک علت، کبرایی باشد، یک قضیة کلیه‌ای باشد که علت فانه علی یقین من وضوئه باشد. و خود فانه علی یقین من وضوئه جواب شرط باشد. یعنی اگر یقین به انتقاض وضو با نوم حاصل نشده باشد، فانه علی یقین من وضوئه را به معنای فانه یجری علی یقینه، معنای جملة انشائیه معنا کنیم.

در جلسة قبل عرض کردیم که این را به این نحو تقریب بکنیم، بگوییم که فانه علی یقین نه این‌که تکویناً بر یقین هست، تعبداً بر یقین هست. به این معنا که نازل منزلة یقین هست که مصحح این تنزیل وجوب عمل بر طبق یقین هست. یعنی همچنان که در یقین تکوینی انسان بر طبق یقین عمل می‌کند، اینجا هم شارع می‌گوید تو باید بر طبق این یقین عمل کنی و همین باعث می‌شود که شارع بتواند شخص را بر یقین خودش بداند. حالا بحث سر این هست که چجوری از این سه وجه، کدام وجه را می‌شود استظهار کرد. این وجه اخیر را حاج آقا یک تقریبی در موردش بیان می‌فرمودند، تقریب ایشان این بود که یقین و شک اگر مطلق گذاشته بشود، ظاهرش این است که زمان یقین و زمان شک یکی است. یک موقعی شما می‌گویید من به عدالت دیروزی زید یقین دارم. متعلق یقین را قید می‌زنید. خب اشکالی ندارد. متعلق یقین ما ممکن است یک شیءای باشد که در زمان گذشته باشد، ممکن است در زمان حال باشد، ممکن است در زمان آینده باشد، با قید متعلّق را مقید کنیم. ولی اگر نه، من بگویم من به عدالت زید یقین دارم، این ظاهرش این هست که عدالت همین الآن زید یقین دارم. یعنی زمان یقین و زمان متیقن ظاهرش این است که یکی هست. در این ما نحن فیه اگر مراد آن یقین سابق باشد، الآن فانه علی یقین من وضوئه. فانه علی یقین من وضوئه جمله‌ای هست که الآن دارد خبر می‌دهد. یعنی همین الآن من بر یقین به وضو هستم. من الآن بر یقین به وضوء که نیستم. الآن شاک هستم. پس این‌که فانه علی یقین من وضوئه به کار برده، خود همین ظهور جمله در اتحاد زمان یقین و زمان شک این ظهور اقتضاء می‌کند که این جمله مراد تعبداً باشد. این‌که بر یقین هستم، یعنی شارع گفته که بر یقین هستی، نازل منزلة متیقن فرض کرده.

ولی حاج آقا در مقام جواب می‌فرمودند نه، اینجور نیست که حتماً باید متعلّق یقین ما زمانش با خود یقین یکسان باشد. انسان می‌گوید من الآن به قیامت یقین دارم، من به دنیا آمدن حضرت پیغمبر یقین دارم. یک چیزی در زمان گذشته بوده، یک چیزی در زمان آینده بوده، به اینها یقین دارم. حالا من یک توضیحی در مورد این بدهم. این‌که آیا مراد از علی یقینٍ این هست که تکویناً بر یقین هستم، یا تکویناً بر یقین نیستم، این وابسته به این هست که آن وضوئی که در این جمله اخذ شده، مراد از وضو آن حدوث وضو باشد، یعنی آن حدوثش باشد یا بقای وضو باشد. یا به نحو مهمله اخذ شده باشد. اگر ما بگوییم که فانه علی یقین من وضوئه، مراد آن وضو، فرض کنید من می‌گویم زید دیروز مهمانی مفصلی داد. بعد می‌گویم من به مهمانی دادن زید یقین دارم. این چون مهمانی دادن یک امری هست که در گذشته تحقق پیدا کرده. وقتی می‌گویم من به مهمانی دادنش یقین دارم، خود مهمانی دادن چون در گذشته هست، خود همین قرینه هست برای این‌که زمان متعلّق یقین با زمان یقین مختلف است. اینجا اگر وضو را مراد حدوث وضو باشد، خود همین ظهور وضو در این‌که مراد حدوث وضو هست کافی هست بر این‌که متعلّق یقین زمانش با خود زمان یقین مختلف باشد. این بستگی دارد که ما این علی یقین من وضوئه، این وضوئه را مراد چی بگیریم؟ آیا مراد از وضو آن وضو حادث شده است، یا حالت متوضی بودن است؟ علی یقین من متوضی، این وضو آیا مراد مصدر و آن حالتی هست که در سابق تحقق پیدا کرده، یا وضو یعنی متوضی بودن، یک امر مستمر الوجود. اگر مراد امر مستمر الوجود باشد، این بحث هست که این امر مستمر الوجود می‌تواند در زمان گذشته باشد، می‌تواند در زمان حال باشد، می‌تواند در زمان آینده باشد و ظاهر قضیه وقتی قید نزدیم، این هست که من یقین به متوضی بودن در زمان یقین مرادم هست. ولی اگر بگوییم نه، فانه علی یقین من وضوئه این مراد از وضو همان وضوی سابق هست. یعنی همان که الرجل علی وضوءٍ که این جمله را گفته، مراد آن هست. و مراد از وضو نه حالت باقی مانده، وضو داشتن هست. وضو گرفتن. من می‌دانم که وضو گرفته‌ام. اینجوری، نه وضو دارم. وضو به معنای وضو گرفتن. من یقین دارم که وضو گرفته‌ام. اینجوری معنا کنیم. فانه علی یقین من وضوئه من یقین دارم که وضو گرفته‌ام. نمی‌دانم این وضویم باطل شده است یا باطل نشده است. این بگوییم ظاهر این جمله این هست که یقین دارم که وضو گرفته‌ام. نمی‌دانم این وضویی که گرفته‌ام باطل شده است یا باطل نشده است. بنابراین من می‌توانم بگوییم ظاهر این جمله این هست که مراد از وضو، وضو گرفتن است، نه وضو داشتن. این بستگی دارد که جمله را چجوری معنا کنیم.

یک بار دیگر حدیث را می‌خوانم، ببینیم از حدیث کدام یک از این دو عبارت استفاده می‌شود.

الرجل ینام و هو علی وضوء اتوجب.

این هو علی وضوءٍ ممکن است شما از کلمة الرجل ینام و هو علی وضوءٍ بگویید این معنایش این است که وضو دارد. ولی به نظر می‌رسد که وضو به معنای همان وضوی سابق است. علی وضوءٍ، این با تعبیر علی وضوءٍ معنای وضو داری است. کسی که بر وضوی سابقش قرار دارد. کأنّ همان وضوی سابق را من بر او دارم تکیه می‌کنم. این علی وضوءٍ. این علی هست که، این را به معنای وضوداری قرار می‌دهد. اتوجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء. این وضویی که اینجا هست یعنی وضو گرفتن. یا زرارة قد تنام العین و لا ینام القلب و لا اذن فاذا نامت العین و الاذن و القلب وجب الوضوء. این وضو گرفتن. اینها وضو به معنای وضو گرفتن است نه وضو داشتن. امری است که واجب هست تحقق پیدا کند. فانه علی یقین من وضوئه، این نسبت به وضو گرفتنش یقین دارد. به نظر می‌رسد که معنای جمله این هست، نسبت به وضو گرفتنش، نه وضو داشتنش. نسبت به وضو گرفتنش یقین دارد. بنابراین اگر بگوییم این وضوئه به معنای وضو گرفتنش هست، مراد وضو همان حالت حدوث سابق هست که ناظر به آن است. بنابراین آن تقریبی که برای این‌که فانه علی یقین من وضوئه ناظر به وضوی تعبدی است، ناظر به این هست که شارع مقدس حکم می‌کند که این متیقن هست، این مبتنی بر این هست که این وضوئه به معنای وضو داشتنش باشد، به نظر می‌رسد که نه این وضوئه به معنای وضو گرفتنش باشد.

مرحوم آقای صدر بحث را به یک شکل دیگری دنبال کرده است. این را ان‌شاءالله در جلسة آینده فرمایشات مرحوم آقای صدر را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان